

لبخند عشق

بعد از مدتها لبخندی بر لبانم نشست و آتش غم دوری سردتر از گذشته شد

و بعد از مدتها قلبم آرام شد و خورشید از پشت ابرهای سیاه آسمان دلم نمایان شد.

آری چشمانم ، همان چشمانی که بیشتر لحظه ها خیس خیس بودند تو را
خواهند دید

، همان دستانی که آرزوی گرفتن دستانت را دارند ، دستان گرمت را خواهند
فشرد و

منی که برای دیدن تو لحظه شماری میکردم و لحظه ها از خدای خویش
طلب تو را

میکردم تو را خواهم دید و به آرزوی خویش خواهم رسید.

آرزو داشتم حتی برای چند لحظه تو را ببینم و خوشحالم از اینکه لحظه ای
تو را

خواهم دید عزیزم..

اگر چه باز باید غم دوری را تحمل کنم ، اما دیدنت مرا آرام میکند و آبی سرد
را بر روی

آتش غم دوری مان میریزد.

هر لحظه که به لحظه دیدارمان نزدیکتر می شویم تپش قلبم تندتر از همیشه میشود

و بیشتر از همیشه احساس میکنم به بهار عاشقی ام نزدیک می شوم و لحظه

دیداری دوباره را با زندگی خود خواهم داشت.

عزیزم دوباره لبخندی پر از عشق بر لبانم نشست ، چون تو را خواهم دید.

دلم آرام نمیگیرد ، دوست دارم لحظه ها زودتر بگذرد و لحظه در کنار تو بودن زودتر فرا

رسد ، همان روزی که برای آن روزها و ماه ها لحظه شماری می کردم...

ای یار خیلی بی تابم ، صبر دیگر برایم مفهومی ندارد ، تنها تو را میخواهم

نمیدانی که چقدر این انتظاری که رو به پایان است سخت است ولی به عشق دیدن تو

باز صبر میکنم و به انتظار بهترین لحظه زندگی ام که دیدن تو می باشد مینشینم تا

دوباره لبخند شادی چهره غمگینم را فرا گیرد... منتظرم....



alifathi1385@yahoo.com